

## متن پرسش

با سلام خدمت استاد گرامی. استاد مشکلی دارم که امیدوارم با پاسخ‌تان مرا از سردرگمی نجات دهید: من دختری هستم که سعی می‌کنم به شعائر دینی پای‌بند باشم، دیدگاهم راجع به تقابل با نامحرمان این است که تعاملات نباید از حد خاصی فراتر رود و نیز این‌که نباید در خلوت به ایشان فکر کرد حالا این فکر هرچه می‌خواهد باشد. اخیراً آقایی به بنده ابراز علاقه کرده که البته نوع علاقه‌مندی ایشان گویا از نوع خاص است ایشان که به لحاظ ظاهری انسانی موقر و متین است مدعی است عرفان اسلامی را یکسال و نیم کامل کار کرده و به‌خصوص اندیشه‌های ابن عربی را قبول دارد، ایشان در خواست ارتباطی کاملاً متعالی را داشتند و صراحتاً گفتند که اهل ازدواج نیستند و معتقد به عشق هستند و ازدواج عشق را می‌کشد و... و من صریح‌تر از خودشان گفتم طبق باورهای من ازدواج چیزی است که انسان را به سکون و آرامش می‌رساند و باعث می‌شود آدمی قدم‌های بعدی را بردارد و توقف نکند برعکس عشق از این گونه که انسان را دائماً در یک تکاپو و هیجان بی نتیجه غرق می‌کند و بعد در پایان عمر انسان با یک مجموعه‌ی پوچ مواجه می‌شود چون این هیجانات در عالم جایگاهی ندارد. در عین حال که پیامبر صلی الله علیه و آله لابد چیزی فراتر از ما می‌دانستند که ازدواج را سفارش کردند(البته شایان ذکر است منظور من اصلاً این نبود که بنده و ایشان ازدواج کنیم و به ایشان گفتم کاملاً مشخص است که دیدگاه‌های ما متفاوت است چون ایشان نگاه‌گزینشی به دین دارند مثلاً هر موقع دلشان بخواهد روزه می‌گیرند یا نماز می‌خوانند و می‌گویند طبق عادت و.. نمی‌خواهند عبادت کنند و... ولی خب نگاه من به دین حداکثری است و همین کافیتست که من و ایشان اصلاً به درد هم نمی‌خوریم) منتهی خب این بحث‌ها در پاسخ به ایشان پیش آمد. ایشان معتقد است که فکر کردن به نامحرم اشکال ندارد بلکه نوع فکر مهم است و عین القضاة می‌گوید در یکی است و راه‌ها بسیار است. در عین حال مرا از این نظر زیر سوال بردند که چرا از فضایی که به دور خودتان بسته‌اید پنجره‌ای به بیرون نمی‌زنید که لااقل تماشا کنید نه که خارج شوید و دنیا چیزی که شما فکر می‌کنید نیست و خدا اصلاً این کسی که شما فکر می‌کنید نیست. این صحبت‌ها را مطرح کردند چون من به ایشان گفتم طبق اعتقادات من اگر کسی غیر خدا در قلبم بیاید احساس می‌کنم به خدا خیانت کرده‌ام و قلبم به من دروغ نمی‌گوید و من هرچیز را از قلبم استفتاء می‌کنم من حتی اگر با یک نامحرم ناخواسته شوخی کنم احساس می‌کنم دلم از عبادت و یاد خدا استقبال نمی‌کند و حس خوبی ندارم. بنابراین به طریق اولی می‌دانم که این نوع ارتباطات هرچند که همیشه حول محور عرفان و فلسفه و دین بچرخد مرا از مسیر باز می‌دارد. البته ایشان انسان محترمی بود و پذیرفت و رفت. اما

سوال من این است: من درست فکر می‌کنم یا او؟ حرف‌هایی که ایشان می‌گفت پر بود از رگه های واقعیت. و این‌طور نبود که انسانی باشد که قصد سوء استفاده داشته باشد اما می‌گفت انسان باید همیشه در عشق به سر ببرد حتی او ساعت‌ها نمی‌نواخت و از این طریق بسیار با خدا ارتباط برقرار کرده بود و در موقع این کار روزه می‌گرفت تا آن‌نوا کاملاً پر از احساس حقیقی باشد. آیا خدا آنگونه که من فکر می‌کنم نیست. اگر راهی که من می‌روم درست است چرا ایشان با ذکر و با سکوت به لحظاتی در زندگیش رسیده است که من با عبادت نمی‌روم؟ نه که بگویم شیرازه ذهنم از هم پاشیده شد اما خب خیلی فکر کردم. ایشان معتقد بود خانم‌هایی مثل من در امر ازدواج به خصوص محکوم به شکست هستند، اما من خیلی این‌جور فکر نمی‌کنم بخودم میگم جایگاه توکل کجاست؟ هرچند یکبار در زندگیم برای همین موضوع با توکل پیش رفتم و آنچنان ضربه ای خوردم که تا گیاه از سر قبرم بروید فراموش شدنی نیست هرچند در آن ضربه بسیار رشد بود و در عین حال بعدها برکاتی را نصیبم کرد. بهر حال لطفاً مرا راهنمایی کنید.

#### متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیک السلام: خدا را شکر می‌کنم از دقت و بصیرتی که خداوند به شما داده. وقتی همه‌چیز را خدا ایجاد کرده و او عین وجود است و وقتی هرچا پای نقص هست پای عدم هست، پس عین وجود عین کمال است. برای رسیدن به زیباترین زیبایی‌ها باید به واقعی‌ترین واقعیات یعنی خدا رجوع کرد و برای رجوع به خدا باید مطمئن باشیم که در مسیری صحیح قرار داریم و خداوند با ارسال رسولان و معجزات همراه آنان ما را به شریعت خود مطمئن کرده، پس در رابطه با انس با خدایی که عین وجود و عین کمال است نمی‌توان به وَهْم خود تکیه کرد و بخواهیم به نام عشق به خدا، از مسیر شریعت الهی بیرون رویم. مسلم ما باید از دنیایی که دینداری را در حدّ قالب شریعت نگه داشته جلوتر بیاییم و به شریعت و طریقت و حقیقت نظر کنیم تا نه‌تنها از وَهْم و عشق‌های خیالی □ حتی به اسم عرفان □ آزاد شویم، بلکه راه رجوع به حقیقتی بس زیبا □ یعنی خدا □ را بیابیم. گفتمی چرا آن آقا با ذکر و سکوت به لحظاتی در زندگی‌اش رسیده که شما با عباداتتان نرسیده‌اید. آیا واقعاً آن راهی که آن آقا بدون شریعت طی می‌کند راه رجوع به خدا است و یا راه خلوت با خیالات خود؟ راهی که شیطان هیچ مزاحمتی برای روندهی او ایجاد نمی‌کند چون قسم خورده است در مسیری قرار می‌گیرد که به سوی خدا باشد. می‌گوید: « قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي □ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيم □ » : اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می‌کنم! و این است راز این‌که شیطان شما را به صدها خیال مشغول می‌کند تا راه شریعت الهی را طی نکنید و شما و سایر مؤمنین با پایداری بر این راه شیطان را روسیاه می‌کنید و جهت‌گیری خود را به سوی خدا تثبیت می‌نمایید تا در وقتی شرایط «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فراهم شد با تمام وجود به سوی او برگردید. حساب کنید این افراد در برزخ قیامت به کجا رجوع دارند و مؤمنین معتقد به شریعت الهی به کجا رجوع می‌کنند. موفق باشید